

خاتونِ بخارا

www.ketab.ir

دکتر عبدالرحیم قنوت

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد



سرشناسه	قنات، عبدالرحیم، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدید آور	خاتون بخارا/ نویسنده عبدالرحیم قنات.
مشخصات نشر	تهران: دانش نگار، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۴۳۶ص؛ مصور(بخشی رنگی)، نقشه؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۰۸-۱۹۳-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	واژه نامه ها.
یادداشت	کتابنامه:ص. [۴۰۵]-۴۱۱.
یادداشت	نمایه.
موضوع	بخارا (ازبکستان) Bukhoro (Uzbekistan)
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۴ق. Persian poetry -- 10th century
موضوع	بخارا (ازبکستان) -- تاریخ Bukhoro (Uzbekistan) -- History
	ماوراءالنهر Transoxiana
رده بندی کنگره	DK۹۴۹/۵
رده بندی دیویی	۹۵۸/۶
شماره کتابشناسی ملی	۸۷۲۶۵۶۴

فروهيخته گرامی:
 کپی کردن و یا تهیه فایل های pdf را تمام و یا قسمتی از کتاب تضييع آشکار حقوق مادی و معنوی ناشر و مولف است و انگیزه تالیف، ترجمه و نشر کتاب های جدید را در کشور از بین می برد. خواهشمندیم در زمان خرید کتاب، از اصیل بودن آن مطمئن شوید.



خاتون بخارا

نویسنده: دکتر عبدالرحیم قنات
 نوبت چاپ: اول
 سال چاپ: ۱۴۰۰
 شمارگان: ۲۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۳۰۰۰۰ تومان
 چاپ و صحافی: نسیم
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۸-۱۹۳-۲

تهران، انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، نیش وحید نظری، شماره ۱۴۲
 تلفکس: ۶۶۳۰۰۲۲۰ - ۶۶۳۰۰۱۳۳

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۹	جیحون
۲۳	از توران تا ماوراءالنهر
۳۰	محصولات ماوراءالنهر
۳۳	اخلاق مردمان ماوراءالنهر
۳۷	بخارا کجاست؟
۴۰	آب و هوای بخارا
۴۵	نام‌های بخارا
۵۰	بانی بخارا
۶۰	سیاوش در بخارا
۶۹	«کین سیاوش»
۷۸	سَوَوشون

۸۵	از اسکندر تا اسلام
۹۳	عرب در بخارا
۹۵	زیاد پسر مادرش !
۹۹	پسران مرجان در بخارا
۱۰۳	سعید پسر عثمان
۱۰۶	خاتون بخارا
۱۱۳	سعید و خاتون
۱۱۶	عشق خاتون و سعید
۱۲۷	سال‌های آرامش
۱۳۳	خدایان بخارا !
۱۴۶	همجنس خجّاج
۱۵۳	تا برفتادن امویان
۱۵۷	قیام شریک بن شیخ مهری
۱۶۱	قیام مُقَنع
۱۷۰	سامانیان (ریشه‌ها و زمینه‌ها)
۱۷۴	«فرزانه و باشکوه»
۱۸۱	جنگ صفاریان
۱۸۶	مرگ و مزار امیر
۱۹۰	امیر شهید
۱۹۳	امیر سعید
۱۹۹	ادبار سامانیان

۲۰۳	امیران انحطاط
۲۱۲	وزیران دانشمند
۲۱۷	پسر ستاره
۲۲۱	شهر شعر و ادب
۲۲۹	دارالترجمه بخارا
۲۳۲	قبة الاسلام
۲۳۷	امام محمد بخاری
۲۴۱	هنر در بخارا
۲۵۳	دیوار پیرزنک
۲۵۹	دروازه‌های بخارا
۲۶۵	جوی مولیان
۲۷۲	کوی‌های بخارا
۲۸۰	کهندژ و کاخ
۲۸۴	شهرها و روستاهای بخارا
۲۹۶	جمعیت بخارا
۳۰۱	طبقات و گروه‌های اجتماعی بخارا
۳۰۹	زبان اهل بخارا
۳۱۴	اقتصاد بخارا
۳۲۳	بازارهای بخارا
۳۲۸	ادیان در بخارا
۳۳۶	اسلام در بخارا

پیشگفتار

آلو بخارا

خانه‌مان کوچک بود. مادرم آشپزخانه جدایی نداشت. پدرم که یک اجاق گاز سه شعله خرید، زیر پله‌ای کوچکی را که در ایوان خانه ما بود، برای مادر آشپزخانه کرد. در آن رفی زدند و اجاق را روی آن گذاشتند. مادرم زیر رف، دو سبد پلاستیکی بزرگ گذاشته بود و ظرف‌هایش را در آنها می‌چید. روی دیوار هم یک تخته بود که ظروف نمک و ادویه و فلفل و لیمو را روی آن می‌گذاشت.

من خردسال بودم و گاهی هنگام آشپزی مادر، دور و بر او می‌چرخیدم. مهر مادری همیشه کار خودش را می‌کرد و چیزی به من می‌رسید. مادرم وقتی مواد غذا، نرم و قابل خوردن می‌شدند، تکه‌ای گوشت یا سیب زمینی در کاسه‌ای کوچک می‌گذاشت و به من می‌داد. در خوردنش شتاب می‌کردم. گاهی قورتش می‌دادم. گوشت و سیب زمینی و این جور چیزها را می‌شناختم ولی مادر گاهی در کاسه کوچک، خوردنی پخته قهوه‌ای رنگی می‌گذاشت که طعمی ترش و شیرین داشت. نمی‌شد آن را قورت داد چون هسته بزرگی داشت. مادر برای این که سردرگم نشوم، می‌گفت: «بخور! این آلو بخارا است».

اینچنین بود که نام بخارا را نخستین بار از زبان مادرم شنیدم و چشیدم! مادرم بسیاری چیزها را بی آنکه پرسم برایم می‌گفت. این بود که نسبت به همبازی‌هایم،

آدم‌ها، اشیاء، کوچه‌ها، خانه‌ها و مکان‌های بیشتری را می‌شناختم. نکته جالب این که از همان آغاز انگار می‌دانستم بخارا یک شهر است. اما کجاست؟ این را دیگر نمی‌دانستم. مادرم هم نمی‌دانست. اگر می‌دانست حتماً برایم گفته بود.

بخارایی وزیرکش

در سال‌های انقلاب سال ۱۳۵۷ نام یک بخارایی دیگر را شنیدم: محمد بخارایی. جوان بیست ساله‌ای که عضو گروه هیأت‌های مؤتلفه بود و در سال ۱۳۴۴ حسنعلی منصور نخست وزیر وقت را در میدان بهارستان ترور کرده بود. بخارایی را همان روز دستگیر و چندی بعد همراه سه تن دیگر از دوستانش تیرباران کردند. نمی‌دانم چرا گُشوده منصور، بخارایی نام داشت. جایی هم درباره آن چیزی نخوانده و نشنیده‌ام. ولی گویا آن جوان با نام خود یا خانواده‌اش پیوندی با شهر بخارا داشته باشند! پس از پیروزی انقلاب، خیابان بزرگی را در جنوب شهر تهران به نام محمد بخارایی نامگذاری کردند. در برخی از شهرهای دیگر هم نام او را بر خیابان‌ها یا جاهای دیگر گذاشتند.

تاریخ بخارا

در دانشگاه در کلاس درس تاریخ‌نگاری و هنگام گفتگو از تاریخ‌های محلی، این بار با یک بخارایی دیگر آشنا شدم. کتاب *تاریخ بخارا* اثر ابوبکر نرشخی. کتاب را دیده و نام آن و نویسنده‌اش را همیشه به یاد داشتم ولی نه در دوره لیسانس و نه در دوره فوق لیسانس نیازی نیفتاد که آن را بخوانم و ماند تا دوره دکتری.

در دوره دکتری در دانشگاه اصفهان، در همان ترم اول، درسی داشتیم به نام «جامعه‌شناسی تاریخی». استاد درس خواست هریک از ما سه دانشجوی کلاس،

کنفرانسی بدھیم و مقاله‌ای بنویسیم. احساس کردم اکنون زمان خواندن تاریخ بخارا فرا رسیده است. پیشنهاد کردم کنفرانسی بدھم با عنوان «سیمای اجتماعی بخارا بر اساس کتاب تاریخ بخارا اثر ابوبکر نرشخی». استاد پذیرفت و از آنجا بود که راهی به تاریخ بخارا به رویم گشوده شد. در بررسی چندباره کتاب، از ریزه‌کاری‌های باارزشی که در آن آمده بود، شگفت‌زده شدم. آنچه را می‌خواستم، از آن برگزیدم، در چهارچوبی اجتماعی دسته‌بندی کردم و در کلاس کنفرانس دادم. در پایان آن ترم، مقاله‌ای نوشتم با همین عنوان: «سیمای اجتماعی بخارا بر اساس کتاب تاریخ بخارا اثر ابوبکر نرشخی». چندی پس از آن، یکی از دوستان از راه‌اندازی سایت اینترنتی کتابخانه تاریخ ایران و اسلام خبر داد و گفت مدیر سایت خواسته‌اند استادان و دانشجویان مقالاتی برای انتشار در سایت بفرستند. راستش چون نوشته خود را یک مقاله دست اول نمی‌دانستم و فکر می‌کردم جای آن در یک مجله علمی - پژوهشی نیست. فایل آن را روی یک فلاپی ریختم و به ایشان دادم و طولی نکشید که در آن سایت منتشر شد. این مقاله بعدها داستانی شگفت پیدا کرد که در جای خود بازخواهم گفت.

خاتون بخارا

در همان دوره، درسی داشتیم با عنوان «تاریخ اسلام در آسیای میانه». باز هم استاد، کنفرانس و مقاله خواست و من این بار با پیش چشم داشتن گزارش‌های ابوبکر نرشخی درباره خاتون بخارا، پیشنهاد کردم درباره این زن سرشناس و شایسته و جنجال‌برانگیز بررسی کنم؛ کنفرانسی بدھم و در پایان، مقاله‌ای بنویسم. استاد پذیرفت و کار را آغاز کردم. ولی این کاری بود که تا به امروز به درازا کشیده است! در جریان بررسی درباره خاتون بخارا، به بسیاری آثار و نوشته‌ها سر زدم. دانستم

که دکتر عبدالحسین زرین کوب سال‌ها پیش در مجله یغما مقاله کوتاهی نوشته است با عنوان «سرود اهل بخارا» و در آن شعری از بخاراییان درباره رابطه عاشقانه خاتون بخارا و فرمانده عرب سعید بن عثمان آورده است. آن را یافتیم و از آنجا راه بردم به کتاب اسماء المقتالین محمد بن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ هجری قمری/ ۸۵۹ میلادی). تنها نوشته‌ای که در آن دو مصراع این شعر آمده است. آن را بررسی و تلاش بسیار کردم تا معنی این شعر را بدانم. گمان‌هایی می‌بردم اما بسیاری از آنها نادرست از کار در می‌آمد. گاه امیدوار می‌شدم و گاه ناامید. اواخر، روز و شب به آن دو مصراع و کلماتش فکر می‌کردم. شب‌ها با همین خیالات به خواب می‌رفتم و گاه آرزو می‌کردم اکنون که از دست هیچ کس برای خوانش درست این شعر کاری بر نمی‌آید، ای کاش یک بار خاتون به خوابم بیاید و خود این دو مصراع را برایم درست بخواند و معنی آن را روشن کند. شده بودم مصداق شعر کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی که نمی‌دانم خطاب به کدام بخارایی گفته است:

من از خیال تو شرمنده‌ام که او هر شب برای من بخارا به اصفهان آید
البته من بسیاری شب‌ها را با خیال خاتون بخارا خوابیدم، ولی او به خوابم نیامد و معمای «سرود اهل بخارا» ناگشوده ماند. بعدها با بررسی بیشتر، باز هم خیالات بیشتری کردم و دست‌آورد آن را در مقاله «خاتون بخارا» گنج‌انیدم که در مجله تاریخ و تمدن اسلامی چاپ شد و گویا «مقبول طبع مردم صاحب‌نظر» فتاد.

بخارای ده‌باشی

اکنون که سخن به اینجا رسید، دوست دارم به مجله بخارا اشاره کنم که به گمان من بیشترین کاربرد نام بخارا در این سال‌ها در کشور ما به آن برمی‌گردد. همان که

مؤسس و مدیر و سردبیرش علی دهباشی است؛ با آن شب های مشهورش و شعرهای نابش و مقالات ارزنده و عکس های ماندگارش.

مجله بخارا خوشبختانه به جایگاهی شایسته در میان اهل علم و ادب و تاریخ در ایران و خارج از آن - از آسیای میانه تا آمریکا و کانادا - دست یافته و هر دو ماه یک بار در گستره ای پهناور منتشر می شود و مخاطبانش با اشتیاق می خردند و می خوانند و به یکدیگر امانت می دهند. امید که سال های سال بماند و خوانندگان خود را بهره ها رساند.

کاتب رهن

بازگردیم بر سر داستان مقاله «سیمای اجتماعی بخارا بر اساس کتاب تاریخ بخارا اثر ابوبکر نرشخی». سال ۱۳۹۱ شمسی بود. به عادت قدیم، ظهرها که از دانشگاه برمی گشتم. سر راه، کنار باجه روزنامه فروشی می ایستادم و یک نسخه روزنامه اطلاعات می خریدم. روی صندلی ماشین که می نشینم، پیش از روشن کردن و راه انداختن ماشین، نگاهی به تیرها و فهرست گزارش ها و نوشته های روزنامه که در صفحه اول بود، می انداختم. پس از آن ماشین را روشن می کردم. در خانه، پس از نهار و پیش از خواب بعد از ظهر، روزنامه می خواندم. یادم هست روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ماه روزنامه را گرفتم و در ماشین نگاهی به فهرست مقالات آن انداختم. عنوان مقاله ای چشمم را گرفت: «پیشینه زبان فارسی در فرا رودان و معرفی تاریخ بخارا». چون سخن از بخارا و تاریخ آن بود، سخت مشتاق خواندن مقاله شدم. در خانه روزنامه را که در دست گرفتم، صفحات آن را تند ورق زدم تا به مقاله بخارا برسم. مقاله با همان عنوان در صفحه ۶ روزنامه چاپ و زیر آن نیز نام و عنوان نویسنده آمده بود: ... - سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان.